

آنکه تاجاشکاه از خانه بیرون نیاید و کار در مان در
میشاند **سیوم** آنکه هر ماه یکروز یکی خوراک به کس نینماید
چهارم آنکه در اثنا حکومت ناکه بخود میشود کسی که
او در آن صرع باشد و بسی قصه در میان نه بریده میشود
ما از این چهار عیب او در صحت ایم اما باقی هر اوقا او
بجز آراسته است و اینها که شکایت کرده اند هر نو
و واداشکان و اند که این شکایت کردند کسر امیر المومنین
عمر رضی الله عنه گفت چرا چنین میکنی تا مسلمانان از تو شکایت
میکند گفت با امیر المومنین عمر این سرتیست میان من و خداوند
من اما چون ایشان شکایت میکنند و شماعتاب میکنند
بر من واجب است بیان آن کردن **اول** آنکه چون روز صفت
صحت خلق و حکومت کردم شب بخله خالق خود می برد آن
باشد که چیزی آنچه در روز شده حیوان حاصل نشود و خدای
تعالی نیت این بنده میداند **دوم** آنکه من هیچ غلامی و صدق
و کنیز کی نداهم و عیالی چند دارم تاجاشکاه بکار ساریک

ایشان

ایشان مشغولم و خوراک بخیله از دست ایشان خلاص میم
سیوم آنکه هر ماهی یکروز با وقت خود می افتم و جامه و بدن
چرخن می بینم یکروز بان مشغول میباشم و خوراک از دست
چندکان خلاص میکنم **چهارم** آنکه در زمان جاهلیت که در
ملکه می بودم روزی کفار قریش چیدنی از صحابه پیغمبر صلوات
بلرغه بودند و میکشند یکی از آن جیب بود رضی الله عنه
و او را بردار آورخته بودند و کافران کوفی بر آمدند
و من در میان ایشان بودم کافری با جیب میگفت جویی
بالن هم آنها ای جیب را رضی هستی که بجای تو می رود یک
صلوات و تو خلاصی یافتی جیب گفت والله که هزارالم
پیش ازین و سخن ازین بر خود نوا دارم و نخواهم که یک
سرموی از وجود میند او بنده داید درین معنی بود که کافری
خنجری بر تهنگاه چیب ند رضی الله عنه و هلال شد یکروز
که مر آن قضیه یاد می آید از خود میرم و میخیزم که آیا در وقت
الله تعالی قهری بر آن قوم کرده باشد و من در میان ایشان بودم